

## عوامل فرهنگی مؤثر در توسعه

بیوک محمدی

### مقدمه

مدتی طولانی از انقلاب صنعتی اروپا نگذشته بود که اروپایی‌ها به سایر مناطق دنیا مسافرت کردند و با عناوین گوناگون محقق، مسیونر مذهبی، استعمارگر، سیاح و ... به طرز روزافزونی در اقصی نقاط دنیا حضور پیدا کردند. حضور آنها و ایجاد ارتباط بیشتر با آنها رفته رفته تفاوت میان جوامع صنعتی و غیر صنعتی را عیان کرد. این تفاوت که بعدها در جامعه‌شناسی با واژگانی چون «توسعه‌یافته» و «در حال توسعه» بیان شد نشانه‌ای از تفوق جوامع اروپایی بر سایر جوامع در زمینه‌های مختلف بود.

از نتایج انقلاب صنعتی غرب، رفاه مادی بود که در جوامع غربی شامل حال توده‌های عظیمی گردید. اما در جوامع توسعه یافته یا در حال توسعه فقط اقلیتی توانستند از این رفاه «تمدن جدید» بهره گیرند و توده‌ها از آن محروم ماندند، زیرا جوامعی که آنها در آن زندگی می‌کردند هنوز توسعه کافی نیافته بود. با این حال اشتیاق دستیابی به رفاه (ناشی از توسعه) در روح و ذهن مردم بیدار گشت. و بدین ترتیب نیاز به توسعه به صورت یک نیاز اجتماعی مطرح شد.

مشاهده این رویداد و احساس نیاز، متفکرین علوم اجتماعی را بر آن داشت که عوامل مؤثر در توسعه را مورد مذاقه قرار دهند. نهایتاً نیاز به شناسایی شرایط و عواملی

که به نحوی در روند توسعه نقشی دارند موجب انجام سلسله تحقیقات و نظریه پردازی هایی در زمینه های مختلف (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی) گردید.

در جوامع در حال توسعه نیز مشاهده وضع اجتماعی و عقب افتادگی نسبی در مقایسه با جهان غرب به موضوعی بحث انگیز تبدیل شد. آنان نیز درباره علل به اصطلاح «عقب ماندگی» جامعه خود به تعمق پرداختند. و اکنون واژه توسعه در این جوامع بر سر زبان هاست. اشتیاق روزافزون به این موضوع و نیاز به جواب فوری به اینکه چگونه می توان این شکاف عظیم بین جوامع صنعتی «پیشرفته» و جوامع در حال توسعه «عقب مانده» را پر کرد و چاره جویی در راه حل مسائل موجود یا مسائل ناشی از توسعه همگی حاکی از علاقه و نیاز به انجام مطالعاتی در این باره می باشد.

تحقیقات و نظریه پردازی هایی که در این باره ارائه شده بیشتر عوامل اقتصادی و سیاسی است و عوامل اجتماعی به ویژه عوامل فرهنگی کمترین توجه را به خود معطوف می کند. از این رو پیشرفت چندانی در زمینه شناخت عوامل فرهنگی مؤثر در توسعه صورت نگرفته است. عدم توجه کافی به عوامل فرهنگی علل متعددی دارد. شاید یکی از آنها مشکل بودن انجام تحقیقات در این باره است. از آن جاکه عوامل فرهنگی مشمول نسبت فرهنگی هستند و مطالعه و شناسایی متغیرهای مهم در جامعه ای الزاماً قابل تعمیم در سایر جوامع نیستند، آگاهی از این مشکلات و پی بردن به اهمیت نقش عوامل فرهنگی، برای تحقیقات در این زمینه بیش از پیش ضروری است.

اغلب متفکرین متأخر در حوزه توسعه بر این باورند که عوامل فرهنگی بیشتر از عوامل اقتصادی و سیاسی در توسعه (یا ممانعت از آن) مؤثرند. و حتی از به کارگیری بُعد فرهنگی توسعه اجتناب نموده و به طور مشخص از «عوامل فرهنگی مؤثر» یاد می کنند.<sup>۱</sup> در گزارشی از یونسکو چنین آمده است:

رابطه ای نزدیک بین مسائل فرهنگی و مسائل توسعه وجود دارد، بیش از پیش روشن است که اولویت ها در این زمینه بیشتر از آنچه اقتصادی باشند مستلزم ارتباط بین

انسان‌ها، حرمت انسانی و احترام به دیگر اجتماعات، مقررات، معیارها و مذاهب آنهاست. جهت پرداختن به گرایش جدید این ملاحظات باید مدنظر باشند... عوامل فرهنگی و پیامدهای آنها در نظریه و اقدامات کاربردی ملحوظ گردند.<sup>۲</sup>

با چنین برداشتی به مطالعه حاضر دست زده‌ایم. قصد ما این است که عوامل فرهنگی مؤثر در توسعه را که توسط متفکرین مورد بحث قرار گرفته‌اند و در جوامع مختلف مؤثر شناخته شده‌اند و یا تحقیقات میدانی، آن عوامل را مهم و تعیین‌کننده شناخته‌اند، شناسایی و دسته‌بندی نماییم. شاید در نتیجه آن فهرستی از عوامل فرهنگی به دست آوریم و بتوانیم در تحقیقات میدانی کشور خودمان از آنها به‌عنوان راهنما استفاده کنیم. مسلماً عوامل یادشده در اینجا شامل همه عوامل مؤثر فرهنگی در توسعه نیستند؛ زیرا: (۱) عوامل یادشده آنهایی هستند که به‌نحوی توسط محقق با اهمیت تلقی شده‌اند و الزاماً محققین به همه عناصر دست نیافته‌اند و یا در شرایطی که تحقیق می‌کردند به بعضی عوامل برخورد نکرده‌اند، (۲) در این نوشته بیشتر به بحث درباره آن دسته از عوامل فرهنگی که اثری نامساعد بر توسعه داشته‌اند می‌پردازیم. لذا به‌خودی خود بسیاری از عواملی که ممکن است اثری مساعد داشته باشند حذف شده‌اند. این انتخاب را با یک هدف ضمنی - مبنی بر اینکه شاید اصلاح‌طلبان و آنهایی که سعی در توسعه جامعه ایران دارند بتوانند از آن بهره‌جویند، انجام داده‌ایم، (۳) و از آنجا که عوامل فرهنگی - با توجه به نظریه الگویی فرهنگ - مشمول نسبت فرهنگی هستند، چه بسا عوامل یادشده در جامعه‌ای دیگر قابل تأیید نباشند و یا در آن جامعه عوامل مهمی وجود داشته باشند که در جوامعی که تحقیقات انجام شده است اصولاً حضور نداشته باشند و یا در صورت حضور شاخص‌های متفاوتی نشانگر آن عوامل باشند.

با این حال عوامل فرهنگی مؤثر در امر توسعه آنهایی هستند که کم و بیش در همه جوامع حضور دارند؛ و آن قدر کلی و مهم هستند که می‌توان از آنها به‌عنوان ابزار مطالعاتی در تحقیقات میدانی مربوط به رابطه توسعه و فرهنگ استفاده نموده و دست

کم جهت شروع کار به مراتب با ارزش تر از تحقیقات با دست خالی و از نقطه صفر هستند.

### رابطه توسعه و عوامل فرهنگی

قبل از شروع بحث لازم است مشخص کنیم توسعه چیست و عوامل فرهنگی کدامند. توسعه و فرهنگ از مفاهیم پیچیده و بحث انگیز در علوم اجتماعی محسوب می شود و به حق که می توان در تعریف هر کدام کتابی نوشت. ما به تعریفی نسبتاً عام از هر کدام و تعریفی که از مجموعه تعاریف دیگر به دست آمده است بسنده می کنیم.

توسعه عبارت از هر تغییری است که به افزایش رفاه و تولیدات اقتصادی و ایجاد سازمان های جدید و پیچیده و ظهور ساختار اجتماعی نو منجر می شود.<sup>۳</sup>

جامعه شناسان آن را به عناوین گوناگون تعریف کرده اند اما بیشتر آنان معتقدند در ساختار اجتماعی نوین که بر اثر توسعه حاصل می شود، عمدتاً از نیروی ماشین استفاده می شود و این امر در طی روند تخصصی شدن نقش ها<sup>۴</sup> و تمرکز<sup>۵</sup> صورت می گیرد که به ایجاد هنجارها، طبقات، سیاست گذاری و سازمان های و... جدید می انجامد.<sup>۶</sup>

تعریف فرهنگ از تعریف توسعه مشکل تر است زیرا که مفهومی محوری در زمینه انسان شناسی محسوب می شود. از مشهورترین تعاریف همانا تعریف تیلور است که می گوید «فرهنگ به معنی وسیع کلمه یک کل پیچیده است که شامل باورها، هنر، اخلاقیات، قانون، رسوم و هر گونه قابلیت و عاداتی است که فرد به عنوان عضو جامعه کسب می کند.»<sup>۷</sup>

در تعریف فوق عوامل فرهنگی به طور ضمنی در عناصری که فرهنگ را شامل می گردد نهفته است. اما تعریف تیلور به رغم شهرتش فقط یکی از صدها تعریف موجود درباره فرهنگ است. دو محقق کروبر و کلوکهون پس از بررسی صدها تعریف متفاوت از فرهنگ سعی کرده اند تعریفی عام که مورد پذیرش اکثر متفکران علوم اجتماعی قرار گیرد برگزینند. فرهنگ به زعم آنان:

مشتمل است بر الگوهای رفتاری صریح و روشن یا غیر صریح و ضمنی، که

به وسیله نهادها و به طریقه نمادی کسب و منتقل می شود و شامل عمده ترین دستاوردهای گروه های انسانی است، و در کارهای دستی نیز تجسم می یابد. فرهنگ همچنین مشتمل است بر سنن (که تاریخ گویای آن است)، اندیشه ها به ویژه ارزش های وابسته بدان اندیشه ها، و بالاخره اینکه از جهاتی می تواند نتیجه اعمال انسانی و از جهاتی دیگر عامل شکل دهنده به اعمال انسان تلقی گردد.<sup>۸</sup>

با این وصف عوامل فرهنگی طیف وسیعی از عناصری است که چه بسا با عوامل دیگر (مثل عوامل شخصیتی و اجتماعی) تداخل پیدا می کند. از این رو انتخاب چند فقره از عوامل متعدد و فراوان به سلیقه محقق بستگی دارد تا به ذات عوامل. لذا ما با اینکه مطلعیم که بعضی عوامل مهم ممکن است فراموش شده و یا به عللی از قلم افتاده باشند منحصراً به آنهایی پرداخته ایم که اولاً فرهنگی بودن آنها کم و بیش محرز به نظر می رسد و ثانیاً آنهایی که در حوزه دید محققین قرار گرفته و به عناوین مهم شمرده شده و درباره اش سخن رانده اند.

حال با این مقدمات عوامل فرهنگی مؤثر در توسعه را از نظر می گذرانیم.

## ۱. زمینه فرهنگی

یکی از مهمترین عوامل فرهنگی مؤثر در چگونگی روند توسعه، زمینه فرهنگی است. زمینه فرهنگی به مجموعه دانش و فن های موجود که در دسترس مخترعین قرار دارد اطلاق می شود. هر چه فرهنگ رشد کند و بر مجموعه دانش و فن در آن افزوده شود به همان نسبت زمینه برای اختراعات و اکتشافات جدید بیشتر می شود.<sup>۹</sup> حتی اختراع تیر و کمان در جوامع ماقبل تاریخ به اطلاعات درباره مواد که بتوان با آن تیر و کمان ساخت و همچنین شناخت محیط نیاز داشت. و تا این اطلاعات و شناخت در فرهنگی به وجود نیامده باشد قادر به ساختن تیر و کمان نخواهد بود و یا مثلاً با اینکه در قرن پانزدهم لئوناردو داوینچی نقشه بسیاری از ماشین ها و دستگاه هایی چون بمب، پمپ هیدرولیکی، هلیکوپتر، مسلسل، تانک و... را طراحی کرده بود که همگی عملی بودند

اما در آن قرن به علت عدم شناخت فلزات، نداشتن روغن‌های سنگین و... فن و تکنولوژی مناسب جهت ساخت آنها، ساختن آنها چندین قرن به تعویق افتاد. جهت بسیاری از ایده‌ها و اختراعات باید زمان بگذرد تا شکاف اطلاعاتی موجود در فرهنگ از بین برود تا عملی گردد. اما وقتی که زمینه فرهنگی برای اختراع یا کشف مورد فراهم شد، اختراع یا کشف آن حتمی است. مثلاً به علت وجود اطلاعات و تکنولوژی و ابزار جهت ساختن آنتن ماهواره یا هر چیز دیگری که در جهان سوم ممنوع یا غیر رایج است روزی عملی خواهد شد.

به این دلیل تولید انواع مختلف سلاح‌ها در عصر ما به‌طور زنجیره‌ای و تمام‌نشدنی رو به افزایش‌اند. این طبیعت تکنولوژی است که هر چه ساخته می‌شود. به دیگران نیز که اطلاعات کافی داشته باشند فرصت می‌دهد آن را بسازند. و حتی با ایجاد تغییراتی مدل جدیدی به دست آورند. زیرا دو اصل در این رابطه مؤثرند:

الف) اصل سوددهی متقابل: بر اساس اصل سوددهی متقابل، کشف یا اختراعی که در زمینه‌ای رخ می‌دهد می‌تواند در سایر زمینه‌ها مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً نظریه پاستور درباره میکروب از تلاش او جهت جواب به این سؤال که چرا شراب ترش می‌شود، نشأت گرفت و همان‌طور که می‌دانیم تأثیر زیادی در علم پزشکی گذاشت. بیشترین موارد استفاده لیزر، کامپیوتر و... در موقع ایجاد آنها وجود نداشت یا اصلاً در تصور نمی‌گنجید. از این رو اثربخشی متقابل اطلاعات در زمینه‌های مختلف یکی از مهمترین جنبه‌های زمینه فرهنگی به‌شمار می‌رود.

ب) اصل تصاعدی: بنابر این اصل وقتی که زمینه فرهنگی رشد می‌کند، امکان استفاده از آن به صورت تصاعدی بالا می‌رود. مثلاً اگر ما دو نوع مواد شیمیایی در اختیار داشته باشیم فقط می‌توانیم با مخلوط کردن آنها یک نوع ترکیب جدید به وجود بیاوریم. اما اگر سه نوع مواد در اختیار داشته باشیم با ترکیب آنها چهار ترکیب جدید به دست می‌آوریم. و اگر چهار مواد باشد ده ترکیب جدید، پنج مواد، بیست و پنج ترکیب جدید

و... لذا موقعی که زمینه فرهنگی رشد می‌کند امکان ایجاد ترکیبات جدید (اختراعات، ابتکارات و اکتشافات) به‌طور تصاعدی افزایش می‌یابد. و هر چه زمینه فرهنگی نسبت به سایر فرهنگ‌ها غنی‌تر باشد این امکان به همان نسبت زیادتر می‌شود.

## ۲. ارزش‌ها و هنجارها

نظام ارزشی هر جامعه اصول تعمیم‌یافته انتزاعی درباره رفتار افراد آن جامعه است. ارزش‌های اجتماعی معیاری برای تشخیص و تعیین اهداف مطلوب و راه‌های رسیدن بدانهاست. و همچنین وسیله ارزیابی اهداف و وسایل نیز هست. ارزش‌ها معمولاً در روح و وجدان افراد جایگزین می‌شوند و آنان نسبت بدان احساس عمیقی دارند. در زندگی روزمره ارزش‌ها در شکل هنجارهای اجتماعی، پایه و اساس رفتارهای خاص را فراهم می‌آورند.<sup>۱۰</sup> و هنجار به انتظارات و توقعات جامعه درباره اینکه کدام رفتارها صحیح و مناسب هستند، اطلاق می‌شود و نه خود رفتارها.<sup>۱۱</sup> مثلاً افرادی که برایشان تندرستی یک ارزش مهم به‌شمار می‌رود در زندگی روزمره نسبت به خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و ورزش کردن و... توجه دارند. پس می‌توان گفت که نهایتاً ارزش، راهنمای قضاوت و رفتار افراد است.

هر جامعه‌ای ارزش‌های خود را دارد و چه بسا آن ارزش‌ها در جامعه دیگر اهمیتی نداشته باشد. دگرگونی و روی آوردن به شیوه‌های نو در بعضی جوامع امری مطلوب به‌شمار می‌رود. مثلاً در جامعه آمریکا چنین است. از این رو بسیاری از تولیدات را با عنوان کردن اینکه جدیدتر و بهتر هستند تبلیغ می‌کنند. در کل جذب شدن به سوی چیزهای نو از خصوصیات جوامع صنعتی است زیرا که آنها پیوسته در معرض دگرگونی هستند.<sup>۱۲</sup> در چنین جوامعی اولاً افراد از حضور دگرگونی آگاهند و ثانیاً نسبت به فرهنگ سنتی و شیوه‌های قدیمی با دیده شک می‌نگرند و تجربه و ابتکار را امری مثبت می‌شمارند. به همین جهت این‌گونه طرز تفکر (ارزش) آنان را مستعد دگرگونی و قبول شیوه‌های نو می‌سازند.

دقیقاً مشخص نیست علاقه به روش‌های نو، توسعه و صنعت را ایجاد می‌کند یا نظام توسعه یافته صنعتی این ارزش را در جامعه به وجود می‌آورد؟ تصور می‌شود که نظر دوم بیشتر مقرون به حقیقت باشد. در هر صورت رابطه‌ای بین اقتصاد پویا و هنجارهای مثبتی نسبت به دگرگونی و نوآوری وجود دارد.

آنجا که دگرگونی به کندی صورت می‌گیرد، علاقه به عناصر نوچندان جذابیت ندارد. و افراد برای امتحان کردن روش‌های نو اغوا نمی‌شوند.

در جوامع روستایی، که سنگینی سنن بیشتر از جوامع شهری است محافظه‌کاری عمیقی حکمفرما است. عدم موفقیت بعضی برنامه‌های اصلاحی در روستاها از همین جا ناشی می‌شود. مثلاً روستاییان بی‌سواد مسن‌تر که عمری را با بی‌سوادی به سر برده‌اند نیازی به یادگیری خواندن و نوشتن احساس نمی‌کنند. آنان نه تنها به روش‌های تازه علاقه چندانی ندارند بلکه روش‌های قدیمی و سنن خود را که گویای خردگذشتگان است ارج می‌نهند زیرا که معتقدند آنان «موی خود را در آسیاب سفید نکرده‌اند» یا «دود از کنده بلند می‌شود»، و به سخنان و ضرب‌المثل‌هایی جا افتاده از این قبیل که چکیده‌ای از معرفت اجدادشان است ارجاع می‌کنند. و معتقدند آنان که به اجدادشان خیانت می‌کنند و به راه و روش‌های نو روی می‌آورند، زیان می‌بینند.

با این وصف در جوامعی که ارزش‌های قوی در نفی تازه‌ها وجود دارد و آنجا که سخنان حکیمانه مسن‌ترها حاکی از تأیید سنن و اجدادشان است و ترس از انتقاد بالای سر هر کس که به تازه‌ها روی آورد پیوسته وجود دارد، باید یک سلسله تغییرات اولیه صورت گیرد و بذرباشی دگرگونی انجام شود تا مردم آماده پذیرفتن تغییرات گردند.<sup>۱۳</sup> با آگاهی از اینکه طرز تفکر و ارزش‌های فرهنگی در قبول تغییرات و جهت و میزان آنها تأثیر به‌سزایی دارد، می‌توان با شناخت افکار عمومی تشخیص داد که جامعه آمادگی پذیرش کدام دگرگونی‌ها را دارد.

قضا و قدر: باورهای قضا و قدری نیز به اندازه ارزش منفی، نسبت به دگرگونی و



بعضی سنن می‌توانند مانع تغییر بشوند. در جوامع صنعتی افراد از غلبه کردن بر مشکلات و تسلط بر محیط (فیزیکی و اجتماعی) احساس رضایت می‌کنند و بدین باورند که چنین غلبه و تسلطی انکارناپذیر است. به نظر آنان شرایط نامطلوب، الزاماً شرایط نامیدکننده نیست، بلکه فرصتی جهت مبارزه و به‌کارگیری هوش و استعداد جهت حل مشکلات است. همچنین اغلب در جوامع صنعتی مردم بر این اعتقادند که هر چیزی را می‌توانند کسب کنند و یا دست کم هر برنامه‌ای که از نظر منطقی عملی باشد قابلیت آزمون را دارد. اما در جوامع روستایی، غیر صنعتی و سنتی، میزان دستاوردهای ناشی از تسلط بر محیط و شرایط اجتماعی بسیار ناچیز است. خشکسالی، سیل و سایر حوادث ناگوار به منزله اراده خدایان، خواست ارواح خبیثه، سرنوشت یا تاوان گناهان و یا چیزی شبیه آنها تعبیر و تفسیر می‌گردد، نه به‌عنوان مسائلی که قابل کنترل هستند و انسان با دخل و تصرف می‌تواند اثر آنها را تعدیل کند یا به نوعی با آنها سازش نماید.

نظام فتودالی روستاییان را مجبور به کار روی زمین و بدون نفع چندان و زندگی بخور و نمیر می‌کند، از بهداشت و مراقبت‌های پزشکی محرومند و مشقات زیادی متحمل می‌گردند. مردم در چنین شرایطی امکان بهبود شرایط را نمی‌دهند و به آرزوهای غیر واقعی دل نمی‌بندند. نگرش قضا و قدری و نسبت دادن وقایع به تقدیر و دخالت اراده خداوندی از ارزش‌های سازش با شرایطی است که امیدی به بهبود آن نمی‌رود.<sup>۱۴</sup> در شرایطی که چنین نگرش رواج پیدا می‌کند بی‌تفاوتی به مسائل جاری چون مرگ و میر کودکان حکمفرما می‌شود. مردم نه‌تنها احتمال وقوع چنین حوادث ناگوار را می‌دهند بلکه آن‌را منبعث از حکمتی تلقی می‌کنند که برایشان پوشیده است. چنین نگرشی، با اینکه از شرایط اجتماعی مشقت‌بار ناشی می‌شود، از باورهای سنتی شکل می‌گیرد. این‌گونه بینش با روحیه حادته‌جویی و پیشگامی که پیش‌نیاز توسعه است سازگاری چندان ندارد.

قوم‌مداری فرهنگی: غربی‌ها اغلب به دستاوردهای خود در علم و تکنولوژی

می‌بالند و باورشان این است که چون پیشرفته‌اند بنابراین این از سایر فرهنگ‌ها برترند. بر اثر چنین برداشتی، مخصوصاً در قرن نوزدهم بر این اعتقاد بودند که بخاطر همین برتری، انسان سفیدپوست وظیفهٔ سنگین متمدن کردن سایر جوامع را بر دوش دارد. لذا پیوسته سعی می‌کنند دیگرانی را هم که از نعمت علم و تکنولوژی محرومند در آن شریک کنند. اما وقتی که غربی‌ها با سایر فرهنگ‌ها آشنا می‌شوند و می‌بینند که آنان روش و فرهنگ خود را طبیعی و بهتر می‌انگارند، تعجب می‌کنند. مثلاً اسکیموهای گروئنلند فکر می‌کنند اروپاییان به سرزمین آنها رفته‌اند تا روش‌های خوب، معنویات، ادب و معرفت بیاموزند. بالاترین تحسین به یک اسکیمو از طرف یک اروپایی این است که بگوید: او مثل اسکیموهاست یا دارد مثل آنها می‌شود.<sup>۱۵</sup>

مردم سایر فرهنگ‌ها با رضایت و به آسانی تأیید می‌کنند که بعضی جنبه‌های فرهنگ غرب مثلاً چاقوی فلزی بر چاقوی سنگی ارجحیت دارد. اما اینها را جنبهٔ کم‌اهمیت فرهنگ تلقی می‌کنند و معتقدند که جوهر فرهنگ، افکار و عقاید، باورهای مذهبی و معنویات است که از آن غرب برتر است.

به نظر می‌رسد که برتر شمردن خود از دیگران یا به عبارتی قوم‌مداری فرهنگی امری جهان‌شمول است و با اینکه این گونه نگرش عامل مؤثری در ثبات جوامع می‌باشد اما با توجه به نیاز به توسعه مسئله‌انگیز نیز هست.

به‌رغم وجود فرهنگ‌های متفاوت، اکثر انسان‌ها بیشتر عمر خود را در درون فرهنگ خود به‌سر می‌برند. از این رو عادات، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی خود را مطلق، برتر و تغییرناپذیر تصور می‌کنند. به قول رالف لیتون کسی که همیشه در فرهنگ خود محصور بوده همان قدر از وجود فرهنگ‌ها و قراردادی بودن شیوه‌های فرهنگی ناآگاه است که ماهی از وجود آب در اعماق دریا. لذا می‌توان گفت که همهٔ ما تا حدی «قوم‌مدار» یا به معنایی «متعصب فرهنگی» هستیم.<sup>۱۶</sup> این امر در مورد جوامع منزوی که با سایر فرهنگ‌ها ارتباط کمتری دارند شدیدتر است. به هر حال هیچ

جامعه‌ای عاری از آن نیست. وانگهی اگر انسان‌ها به همان شیوه دوران ابتدایی زندگی می‌کردند قوم‌مداری و تعصبات فرهنگی مشکلی ایجاد نمی‌کرد اما چنین امری در عصر ما خالی از اشکال نیست، مخصوصاً در جوامعی که خواهان توسعه‌اند، وجود این احساس در اندازه افراطی‌اش می‌تواند سد بزرگی در برابر اصلاحات باشد.

البته این بدان معنی نیست که هر جامعه‌ای بخواهد توسعه یابد بایستی خود را حقیر بشمارد و دیگران (مثلاً غرب) را برتر انگارد. بلکه بدین معنی است که در بعضی موارد ضروری است که از موضع وسیع نسبت فرهنگی به خویشان نگاه کند تا آمادگی پذیرش و تغییر بعضی عناصر فرهنگی مورد نیاز و متناسب با توسعه را داشته باشد.

غرور و افتخار: انسان‌شناسان در ضمن تحقیقات خود ملاحظه نموده‌اند که اغلب افراد مغرورند و نسبت به روش زندگی خود افتخار می‌کنند. همین امر نقض نسبیّت فرهنگی است و با قوم‌مداری فرهنگی همبستگی دارد، و به‌نوعی نمایانگر باورهای درباره رفتارهای مناسبی است که به نقش‌های اجتماعی نسبت داده می‌شود. در این راستا آنان بارها متوجه شده‌اند که بعضی از برنامه‌های اصلاحی و تکنیکی با مشکل مواجه شده‌اند. زیرا که به «غرور» که از خصوصیات بعضی نقش‌های اجتماعی به‌شمار می‌رود بها نداده‌اند. تمایل به اجتناب از بی‌آبرویی و تمسخر ناشی از قرار دادن کسی در نقش اجتماعی نامناسب، امری جهان‌شمول است و معیار و چگونگی آن با نظام ارزشی فرهنگ هر جامعه‌ای مشخص می‌گردد. برای مثال در جوامع صنعتی غربی یادگیری علم در هر سنی امری پذیرفته شده است. لذا اصلاً تعجبی ندارد که افراد در سنین بالا به دانشگاه بروند یا حتی در دبیرستان به‌طور مکاتبه‌ای ثبت نام کنند. به‌عبارت دیگر هر کسی می‌تواند بدون ترس از تمسخر در هر سنی نقش اجتماعی دانش‌آموز را به خود بگیرد. اما در بعضی فرهنگ‌ها دانش‌آموز بودن نقشی است که فقط متناسب با سنین کودکی است و برای بزرگسالان نقش مناسبی به‌شمار نمی‌رود. مثلاً در هند با اینکه بزرگسالان برای یادگیری و سواد ارزش قائلند اما به‌خاطر اینکه اطرافیان ممکن است

آنها را به علت دست گرفتن ممداد و کاغذ مثل بچه‌ها تمسخر کنند از حضور در کلاس‌ها اجتناب می‌کنند. ۱۷

ترس از بی‌آبرو شدن می‌تواند برنامه‌های اصلاحی مربوط به کشاورزی را نیز تهدید کند. مثلاً دیده شده است که روستاییان هندی می‌توانستند با خرید بذر با قیمت مناسب، تولیدات خود را بهبود بخشند. در بعضی نقاط، روستاییان مرفه آن را عار می‌دانستند که مثلاً از دولت بذر بخرند و غرورشان اجازه نمی‌داد که خود را با برنامه جدید همگام سازند. بارها برنامه‌ای متوقف شد زیرا که روستاییان نمی‌خواستند در انظار نقش یک دهقان بی‌عرضه را به خود بگیرند.

همچنین ترس از تمسخر در بعضی نقاط، زنان باردار را از رفتن به درمانگاه‌ها و زایمان در بیمارستان‌ها باز می‌داشت. رفتن به درمانگاه و استفاده از فرآورده‌های پزشکی مدرن نوعی اهانت به قضاوت و خردمندی پیرزنانی بود که با سال‌ها زحمت در اجتماع منزلی یافته بودند. لذا جهت حفظ اقتدار خود مانع از ادغام روش‌های نوین در فرهنگ خود می‌شوند.

در این‌گونه موارد، طراحان و طرفداران برنامه‌های اصلاحی می‌توانند ابتدا عوامل بازدارنده را کشف کنند و سپس راه‌های خنثی کردن آنها را بیابند. مثلاً برای حل مشکلاتی از قبیل مثال‌هایی که در بالا ذکر شد مسئولین می‌توانند با توجیه افرادی که اقتدار دارند مثل پیرزنان، روحانی محل، و... و تأیید آنها، به کار و پیاده کردن برنامه‌های خود مبادرت ورزند.

آبرو و حیا: هنجارهای مربوط به آبرو و حیا (یا به عبارت بهتر هنجارهای بی‌آبرویی و بی‌حیایی) با نوع پوشش - مخصوصاً آلت جنسی و نقاط حساس بدن به‌ویژه زنان - ارتباط دارد. با اینکه با توجه به تنوع پوشش و برهنگی در میان بعضی قبایل نمی‌توان گفت که داشتن پوشش هنجاری جهان‌شمول است اما به نظر می‌رسد که داشتن هنجارهایی مربوط به آبرو و حیا جهان‌شمول باشد. مثلاً اگر بیگانه‌ای یک زن

سرخپوست آمازونی را برهنه ببیند آن زن احساس شرمندگی می‌کند، وی بلافاصله می‌رود و گردنبندی آویزان می‌کند و برمی‌گردد. آن وقت دیگر احساس برهنگی و شرمندگی نمی‌کند.

در جوامع غربی نیز افراد (مخصوصاً زنان) نسبت به آبروی خود حساسیت نشان می‌دهند اما نوع ابزار آن متفاوت است.

هنجارهای مربوط به آبرو و حیا از هنجارهای مهمی هستند که به شدت مراعات می‌شود. از این رو بارها ملاحظه شده است که بعضی برنامه‌های اصلاحی به علت وجود هنجارهایی مربوط به پوشش زنان با شکست مواجه شده است. مثلاً اغلب شوهران نسبت به معالجه زنان توسط پزشک مرد حساسیت دارند - آن را نوعی بی‌آبرویی تلقی می‌کنند. مسلماً این مشکل را می‌توان با تربیت پزشک زن رفع کرد. اما مشکل اساسی‌تر این است که در چنین جوامعی حضور دختران در مدرسه و اشتغال زنان در خارج از خانه خود مسئله‌انگیز است<sup>۱۸</sup>.

ارزش نسبی: بعضی اوقات برنامه‌های اصلاحی که ظاهراً مشکل خاصی ندارد با شکست مواجه می‌شود و اجراکنندگان آن ممکن است تصور کنند که مردم چقدر احمق و کودن هستند که آنچه را به صلاحشان است تشخیص نمی‌دهند. چنین برداشتی صحت ندارد زیرا اغلب مشاهده شده است که چه بسا مردم هدف برنامه‌ای و امتیازات آن را به خوبی درک می‌کنند اما با در نظر گرفتن ارزش آن برنامه و روش جدیدش روش قدیمی خود را ترجیح می‌دهند. مسلماً چنین امری به ارزش داورهای افراد مربوط می‌شود. مثلاً بارها مسئولین متعجب شده‌اند که چرا روستاییان برای برنامه‌ای که برایشان تولید بهتر و بیشتر را نوید می‌دهد از خود اشتیاقی نشان نمی‌دهند. در ایالت نیومکزیکوی امریکا، اهالی اسپانیایی زبان پس از امتحان نوع جدیدی از ذرت دورگه آن را پذیرفتند اما چند سال بعد به همان نوع قدیمی خود بازگشتند زیرا طعم ذرت جدید برایشان خوب نبود و زنان نمی‌توانستند با آن تورتیلا (نوعی غذای مکزیکی) بپزند.<sup>۱۹</sup>

این قبیل مصداق‌ها فراوان است، مثل احساس نفرت از گوشت یخ‌زده یا روغن نباتی، که در انتخاب آن روشی بر مبنای ارزش نسبی آن صورت می‌گیرد. مثلاً عادت غذایی یکی از فعالیت‌هایی است که افراد نسبت به بدن حساسیت نشان می‌دهند و تا علت قوی‌تری ارائه نشده مردم از تغییر ذائقه خودداری می‌کنند. اما قضاوت درباره تغییرات، براساس ارزیابی ارزش نسبی مختص ذائقه و مواد غذایی نیست. و همه حاکی از این است که افراد، مخصوصاً روستاییان، معمولاً به نفع ملموس و مستقیم که از دگرگونی حاصل می‌شود می‌اندیشند و ارزش آن را نسبت به آنچه که باید از دست بدهند ارزیابی می‌کنند.<sup>۲۰</sup>

خرافات: تقریباً همه آنهایی که به توسعه علاقه‌مندند - دولت‌ها، مسئولین، تکنسین‌ها، مددکاران اجتماعی و... - با مواردی مواجه شده‌اند که در مقابل تغییر، مقاومت کرده‌اند و سبب خاصی جز خرافات و بیهوده‌انگاری نداشته‌اند. خرافات به باورهای اطلاق می‌شود که با واقعیات ارتباطی ندارند مثل اعتقاد به اسطراب، رمالی، فال بینی، کف بینی، دعانویسی، چشم‌زخم، صبر به علت عطسه، قسمت، و... با اینکه مشکل است بتوان گفت که این قبیل اعتقادات هر کدام به تنهایی چگونه ممکن است مانع توسعه شود و یا در مقابل برنامه‌های اصلاحی مقاومت ایجاد کند، و با اینکه می‌دانیم در جوامع غربی نیز که توسعه یافته‌اند خرافات وجود دارد، با این حال می‌توان عنوان نمود که: داشتن ذهنیتی غیر علمی، و باور به مواردی که با واقعیات متعارضند، آن‌هم در سطح وسیعی، می‌تواند پویایی، کار و کوشش، برنامه‌ریزی و... را که لازمه توسعه است از مردم بگیرد. مثلاً دانش‌آموزی که می‌خواهد با ورد و دعا نمره خوب بگیرد یا نمی‌خواهد واقعیت را بپذیرد و یا از تجزیه و تحلیل علت و معلولی حوادث درباره رابطه درس خواندن و نمره گرفتن عاجز است. چنین نگرشی بینش علمی را عقیم می‌سازد و پیدا کردن راه حل‌های علمی و منطقی مسائل و مشکلات را مسدود می‌کند.

با این حال به‌رغم مشکلات ناشی از خرافات، امکان اینکه با شگردهایی بتوان بدانه‌ها

فایده آمند یا دست کم اثر آنها را تعدیل نمود وجود دارد. اینجاست که طرفداران و پیاده کنندگان برنامه‌های توسعه باید مبتکر و خلاق نیز باشند.

### ۳. نقش مداخله و مداخله‌گر

پاره‌ای از عوامل به چگونگی نقش و ارزش عامل ایجادکننده دگرگونی ارتباط دارند؛ اینکه چه کسانی یا چه سازمانی می‌خواهد برنامه اصلاحی را در جامعه پیاده کند و آن افراد و سازمان در انتظار از چگونه حیثیتی برخوردارند و از چه روش‌هایی جهت ایجاد دگرگونی استفاده می‌کنند در نتیجه نهایی و پیامدهای برنامه تأثیر به‌سزایی دارند. اکنون سه جنبه از این عوامل را بررسی می‌نماییم.

نقش و حیثیت اعمال‌کننده توسعه: نقشی که عاملین و مسئولین تغییر ایفا می‌کنند و برداشتی که مردم نسبت به آنان دارند در قبول یا ردّ دگرگونی‌ها مؤثر است. از آنجا که در جوامع در حال توسعه اغلب برنامه‌های اصلاحی و توسعه توسط دولت‌ها معرفی و اعمال می‌شود، لذا نقش این نهاد مهم در روند توسعه امری تعیین‌کننده است. متأسفانه در اغلب برنامه‌های جوامعی که به توسعه نیاز دارند، عدم اعتماد نسبت به دولت و دستگاه حکومتی که مجری برنامه‌های اصلاحی است وجود دارد. به‌ویژه روستاییان به انگیزه دولت و مسئولین حکومتی تردید بیشتری دارند و هرگونه برنامه جدیدی را نوعی تهاجم، سوءاستفاده و شگردی برای غارت خود تلقی می‌کنند.

برنامه‌های اصلاحی وقتی موفق می‌شوند که مسئولین اجراکننده بتوانند اعتماد جامعه را به آن جلب کنند. این کار با نمایش حسن نیت و نشان دادن اینکه برنامه‌های اصلاحی به معنی تغییر اساسی در شیوه‌های فکری و زندگی آنان نیست و تغییر جدید با شرایط موجود کاملاً منطبق است، می‌تواند صورت بگیرد. در جوامعی که در طی قرون دولت‌ها و حکومت‌ها به‌عنوان عوامل استثمارکننده و مأمورین به‌عنوان دزدان رشوه‌بگیر و تجاوزگر شناخته شده‌اند اجرای برنامه‌های اصلاحی کاری بس مشکل

است. متفکرینی که در جوامع در حال توسعه به تحقیق پرداخته‌اند این مشکل را ملاحظه کرده‌اند.<sup>۲۱</sup> برای نمونه یکی از بزرگترین مشکلات جوامع در حال توسعه، رشد روزافزون جمعیت است و چه بسا مردم برنامه‌های کنترل جمعیت را به منزله شگردی جهت قطع نسل آنان تعبیر می‌کنند. یا سرشماری را وسیله گرفتن مالیات می‌دانند چنین سوء تعبیرهایی در اغلب زمینه‌ها به چشم می‌خورد و مانع اصلاحات می‌گردد.

عامل یا عاملین تغییر باید بدانند که اعمال آنها در جامعه به‌طور نقادانه تحت نظر است و اگر رفتار به نحوی غیر قابل پیش‌بینی یا مضر تشخیص داده شود ممکن است مردم از مشارکت در برنامه‌های اصلاحی موجود یا برنامه‌های مشابه در آینده سر باز زنند و مانعی در راه اجرای آنها ایجاد کنند.

مداخله و تحمیل: در جوامع در حال توسعه بعضی اوقات چنین عنوان می‌شود که آنان الگوهای توسعه را انتخاب نکرده‌اند بلکه این روند بدانها تحمیل شده است. این‌رو این سؤال که آیا مردم در انتخاب توسعه مختار بوده‌اند یا نه موضوع مهمی در چگونگی موفقیت برنامه‌های توسعه می‌باشد.

اغلب بحث‌ها درباره توسعه این است که دگرگونی و به‌ویژه توسعه مقبول بوده و مردم آن را انتخاب کرده‌اند، در صورتی که در عمل چه بسا این کار، با زور و تحکم صورت گرفته و منبع قدرتی آن را تحمیل کرده باشد. ایجاد تغییر با توسل به زور، چه توسط نیروهای خارجی استعماری یا نیروهای داخلی و رهبران محلی بسیار معمول بوده است. برای نمونه به‌سختی می‌توان اجرای اکثر برنامه‌های اصلاحی رضا شاه در ایران یا کمال آتاترک در ترکیه را به انتخاب مردم و علاقه آنان به توسعه نسبت داد. هر کدام از آنان و افراد مشابه‌شان در سایر نقاط دنیا تا اندازه‌ای با اعمال قدرت توانسته‌اند برنامه‌هایشان را پیاده کنند. حال سؤال این است که چه فرقی می‌کند که دگرگونی انتخابی باشد یا تحمیلی؟

سرعت تغییر در حالی که انتخابی در کار باشد به زمینه فرهنگی، ارزش‌ها و بینش‌ها و



ساختار اجتماعی و... بستگی دارد. اما در حالتی که تغییر غیر انتخابی و تحمیلی باشد ممکن است یکی از این دو حالت رخ دهد:

الف) تغییر سریع تر از آنچه که افراد آن را مطلوب می‌پندارند صورت می‌گیرد.  
ب) از تغییر ممانعت به عمل آمده و دگرگونی‌های مورد نظر صورت نگیرد. در حالت دوم از منطبق کردن رفتارها با ارزش‌های تحمیلی خودداری می‌شود و ممکن است دگرگونی سرعت و جهتی متفاوت با آنچه پیش‌بینی می‌شد، بگیرد.<sup>۲۲</sup>

یکی از حالت‌هایی که در این‌گونه موارد ممکن است پیش بیاید این است که افراد خود را با تغییر مورد نظر (تحمیلی) وفق دهند و ظاهراً با آنچه که از آنها خواسته می‌شود سازش کنند، اگرچه در باطن برای آن ارزشی قایل نباشند. همان‌طور که انسان‌شناسان در بعضی از فرهنگ‌ها مشاهده کرده‌اند در مواقعی که حکومت نوع خاصی از لباس را به مردم تحمیل می‌کند افراد آن را در ملاً عام یا مراسم رعایت می‌کنند اما در سایر موارد بدان اهمیتی نمی‌دهند. دوگانگی‌هایی از این قبیل در همهٔ جوامعی که حاکمان جامعه می‌خواهند در فرهنگ مردم دخل و تصرف کنند به چشم می‌خورد. در بعضی موارد، تعدادی از افراد یا گروه‌هایی به عنوان رابطه بین مردم و حاکمان عمل می‌کنند و بدین ترتیب از احساس فشار و تحمیل می‌کاهند.<sup>۲۳</sup>

در مواردی که تغییر - معرفی اختراعی یا الگوی رفتاری جدیدی - غیر ضروری یا بی‌ضرر تشخیص داده شود حضور زور جهت اعمال آن تنش زیادی ایجاد نمی‌کند اما اگر تغییر تحمیلی نوعی تهدید به ارزش‌های اساسی فرهنگی به‌شمار رود، ممکن است با واکنش احساسی و خشنی روبه‌رو گردد، حتی ممکن است به حدی برسد که مردم ترجیح بدهند بمیرند اما آن تغییر را نپذیرند. همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم ایجاد تغییراتی که با ارزش‌های فرهنگی در تعارض اند کاری بسیار مشکل است، و اگر این امر با تحمیل نیز همراه باشد ممکن است مردم به این نتیجه برسند که سازش را نوعی فروپاشی تصویر ذهنی خود از خویشتن، از گروه یا هویت فرهنگی‌شان تعبیر کنند. در

این حالت مجبورند یا به نابودی خود یا به نابودی فرهنگ و روان خویشتن رضایت دهند. این قبیل موارد فرصت مناسبی نیز جهت آزمون شدت اعتقاد مردم به ارزش‌های فرهنگی خود (که در زبان معترفند) به‌شمار می‌رود.

مسئلهٔ مداخله فرهنگی و ایجاد تغییرات عمدی موضوع بسیار مهمی است و حکومت‌ها، متفکرین و محققین علوم اجتماعی که به تحقیقات کاربردی مشغولند و به متخصصین و کارشناسان نظامی، مسئولین حکومتی، مسیونرها، و صاحبان صنایع مشاوره می‌دهند بدان توجه دارند. برای افراد و سازمان‌هایی که خواهان ایجاد تغییرات هستند اما با مشکل عدم پذیرش آن توسط مردم روبه‌رو می‌شوند نیز اهمیت به‌سزایی دارد. نوع رابطه‌ای که افراد در چنین شرایطی با یکدیگر دارند و چگونگی برداشت افرادی که در ارتباط متقابل اند بسیار مؤثر بوده و نقش تعیین‌کننده دارد. در شرایطی که عدم هماهنگی فرهنگی وجود دارد و ظهور احساسات خصومت‌آمیز امری عادی است اگر روابط دوستانه باشد تحمل دگرگونی غیر انتخابی آسان‌تر و سازش با آن‌را متحمل‌تر می‌سازد.<sup>۲۴</sup>

پیامدهای پیش‌بینی‌نشده: از آنجا که فرهنگ‌ها از نوعی هماهنگی برخوردارند هر تغییری که رخ می‌دهد به‌نحوی در تمام فرهنگ تأثیر می‌گذارد، درست مثل تلاطمی که در آب ایجاد می‌شود و امواج آن تا دورها ادامه می‌یابد. حتی تغییراتی که حضورشان هیچ تنشی ایجاد نمی‌کند و فقط به فرهنگ چیزی می‌افزاید حداقل تأثیرش این است که توجه را از پرداختن به سایر امور بازمی‌دارد. و همین عدم توجه کمتر به بعضی امور به‌طور غیرمستقیم بر فرهنگ اثر می‌گذارد. مثلاً وقتی که اروپایی‌ها به قبیلهٔ «بی‌یورنت» استرالیا<sup>۲۵</sup> که قبلاً از تبر سنگی استفاده می‌کردند تبر فلزی دادند. ظاهراً امری ساده به‌نظر می‌رسید. اما همان وسیلهٔ کوچک در ساختار اجتماعی آنان نابسامانی ایجاد کرد، بدین ترتیب که، تبر سنگی در میان آنان نشانه مردانگی به‌شمار می‌رفت و آنان می‌توانستند آن‌را به یک زن یا یک جوان امانت بدهند. امانت دادن و امانت گرفتن تبر سنگی یکی از

مشخصات تأیید و احترام در نظام اجتماعی آنان بود. وقتی که تبر فلزی از راه رسید هر کسی می‌توانست صاحب یک چنین تبری باشد. لذا اقتداری که تبر سنگی نمایانگر آن بود از بین رفت و روابط دچار هرج و مرج شد. سنگی که از آن تبر می‌ساختند از جنوب استرالیا و از راه تجارنی خاصی می‌آمد و با مراسمی همراه بود. با آمدن تبر فلزی آن راه تجارنی و مراسم مهم اشتراک مساعی، از میان رفت. و همه این اتفاقات به علت تغییر تبر سنگی به تبر فلزی صورت گرفت.<sup>۲۶</sup> با توجه به این مثال می‌توان به تأثیر رادیو، تلویزیون، تلفن و... که به مراتب بیشتر و عمیق‌تر از مورد مثالی است که آوردیم، فکر کرد.

مسئله دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی با پیامدهای بی‌شماری همراه است. آنچه در اینجا حائز اهمیت است اینکه بعضی تغییرات پیامدهایی دارند که قابل پیش‌بینی نیستند اما تأثیرشان در فرهنگ مردم فوق‌العاده است. برای نمونه به پیامد غیر متظره‌ای که بر اثر موفقیت یک طرح کشاورزی در هائیتی رخ داد توجه کنید:

کشاورزان منطقه‌ای شدیداً نیازمند آب بودند. برای رفع این نیاز سدی ساخته شده و مشکل رفع گردید، و وضع کشاورزان بهبود یافت. اما با بهتر شدن کشاورزی، افزایش تولید و بارورتر شدن زمین، آن منطقه مورد توجه سرمایه‌گزاران شهر و بورس‌بازان زمین قرار گرفت. دهقانان بی‌سواد از قیمتی که برای زمین‌شان می‌پرداختند هیجان زده شدند و زمین‌هایشان را فروختند و خود به کشاورزان روزمزد (پرولتاریای) بی‌زمین تبدیل شدند. اگر چه بعضی از آنها به‌عنوان روزمزد به کار در مزارع ادامه دادند اما با مکانیزه شدن کشاورزی نیاز به نیروی کار آنان کاهش یافت و بر تعداد بیکاران سرگردان در شهرها اضافه شد. بدین ترتیب برنامه‌ای که قرار بود برای روستاییان رفاه و آسایش فراهم کند باعث بدبختی و دردسر آنان شد.<sup>۲۷</sup>

وقتی تغییری با هدف خاصی صورت می‌گیرد ممکن است که پیامدهای پیش‌بینی نشده، مسائل جدیدی به بار آورد. تا آنجا که موضوع اصلی یا کنار زده شود و یا کاملاً نتیجه عکس دهد.

توجه به پیامدهای پیش‌بینی نشده دگرگونی‌های فرهنگی از چند نظر حائز اهمیت است: الف) عواملی که به عنوان بازدارنده توسعه به‌شمار می‌روند، وقتی که برطرف شدند الزاماً به توسعه نمی‌انجامند، زیرا که ممکن است نتایج غیر منتظره‌ای تأثیر آنها را خنثی کند. ب) حکومت‌ها در جوامع در حال توسعه به امر توسعه علاقه‌مندند و اغلب برنامه‌های اصلاحی و توسعه را ارائه و اجرا می‌کنند لازم است قبل از اقدام با استمداد از متفکرین زمینه‌های مختلف علوم اجتماعی از پیامدهای پیش‌بینی نشده برنامه‌ها آگاهی پیدا کنند، در غیر این صورت، ممکن است تغییر دوباره بعضی پیامدهای نامطلوب به‌قیمت گزافی تمام شود.

#### ۴. ارتباط فرهنگی و احساس نیاز

ارتباط فرهنگی: با توجه به مشاهدات و تحقیقاتی که به‌عمل آمده است اختراع تنها راه ایجاد ابزار، تکنیک و... جدید است. اما معمولاً اختراع کم صورت می‌گیرد و اغلب، جوامع از طریق تماس با سایر جوامع به‌طریقه نفوذ فرهنگی یا عاریه گرفتن<sup>۲۸</sup> به‌میزان دانش و بر تعداد ابزار و روش‌های نو می‌افزایند.<sup>۲۹</sup> از این‌رو جوامعی که بر سر راه کاروان‌ها و جاده‌های پر رفت و آمد قرار می‌گیرند مراکز دگرگونی‌های زیادی هستند. در جوامعی که ارتباط نزدیک با دیگر جوامع دارند به‌علت احتمال بیشتر نفوذ فرهنگی، بیشترین و سریع‌ترین تغییرات در آنها رخ می‌دهد. در روزگار کهن نقاطی که در راه مسافرت‌های زمینی میان آسیا، آفریقا و اروپا قرار گرفته بودند از مراکز تمدن به‌شمار می‌رفتند. بعدها به پیشرفت کشتیرانی بنادر مهم و سواحل مدیترانه و سواحل شمالی اروپا به‌چنین مراکزی تبدیل شدند. جنگ و تجارت نیز همیشه عامل ارتباط فرهنگی بوده است و امروزه توریسم و مبادلات دانشجویان و غیره به این عوامل اضافه گشته است. در مقابل، مراکزی که در انزوا و به‌دور از ارتباط با سایر فرهنگ‌ها به‌سر می‌برند، مراکز ثبات، محافظه‌کاری و مقاومت در برابر تغییر هستند. تقریباً همه جوامعی که

امروزه می‌توان از آنها به‌عنوان جوامع به‌اصطلاح ابتدایی یاد کرد مثل اسکیموهای قطب، آنهایی بودند که در انزوا به‌سر می‌بردند. این بدان معنی است که ایجاد ارتباط با سایر فرهنگ‌ها چه عمدی صورت گیرد و یا غیر عمدی، تأثیر خود را می‌گذارد و آن جامعه را از انزوا درمی‌آورد. اما اورت‌هیگن از نظریه‌پردازان مبنی بر تأثیر جوامع غربی بر جوامع در حال توسعه چندان خوشبین نیست. به‌زعم او تغییر فرهنگی و رشد تکنولوژی به‌کندی صورت می‌گیرد. و با اینکه برای این کار تماس با جوامع صنعتی پیشرفته ضروری است، اما به‌نظر او تماس الزاماً به پیشرفت نمی‌انجامد و میزان تماس معیار و میزان پیشرفت صنعتی نیست؛ زیرا که پیشرفت صنعتی مستلزم نوآوری است و نوآوری نیز به‌دگرگونی تکنیکی و اقتصادی و همچنین دگرگونی اجتماعی و فرهنگی نیاز دارد و نهایتاً عامل انسانی در آن تعیین‌کننده است.<sup>۳۰</sup>

احساس نیاز: میزان و جهت دگرگونی در هر جامعه‌ای به میزان احساس نیازی که افراد نسبت بدان می‌کنند بستگی دارد. نیاز اصولاً یک امر ذهنی است و فقط موقعی که مردم خود آن را احساس کنند به نیاز واقعی تبدیل می‌شود. مثلاً در بعضی کشورهای در حال توسعه، هم به غذای بیشتر و هم به غذای متنوع نیاز است. اما تغییراتی که در زمینه کشاورزی رخ می‌دهد، در آنها به نیازهایی که به ایجاد غذای بیشتر می‌انجامد پاسخ مثبت می‌دهند اما تغییراتی را که به ایجاد غذاهای متنوع می‌انجامد، نمی‌پذیرند. یعنی هر دو نیاز وجود دارد اما احساس نیاز فقط به یکی وجود دارد، لذا تا موقعی که مردم احساس نیاز نکنند در مقابل تغییر مقاومت خواهند کرد. لذا نیازهایی اهمیت دارند که احساس آنها نیز به‌صورت نیاز به‌وجود آمده باشد.

داستان‌های ابزار و تکنیک‌هایی که قبلاً اختراع شده بود بودند اما به‌مدت طولانی فراموش شدند تا دوباره احساس نیاز باعث اختراع آنها شد، فراوانند و این امر بدان دلیل است که با تغییر شرایط یا نیازهای جدیدی به‌وجود می‌آیند و یا نیازهایی که به‌طور ضمنی حضور داشتند به‌طور ذهنی احساس شده و به‌صورت نیاز واقعی درآمدند. برای

مثال نیاز به مهندسی بهداشت و روش‌های پاکیزه نگه داشتن هوا از آلودگی‌ها و یا تشکیل اتحادیه‌ها کارگری بر اثر شهرنشینی و گسترش کارخانه‌ها به وجود آمد.<sup>۳۱</sup>

بدون شک عدم شناخت نیازی که بر اثر دگرگونی حاصل شده است ممکن است پیامدهای ناگواری به بار آورد. مثلاً در عصر حاضر، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه عدم تشخیص نیاز به کنترل جمعیت به شرایط ناگوار فقر و قحطی و عدم توسعه می‌انجامد. زیرا که تا نیازی به صورت نیاز واقعی احساس نشود باعث ایجاد دگرگونی و ابتکار و اقدام نخواهد شد.

واژه «احساس نیاز» در دگرگونی اهمیت دیگری نیز دارد. در بعضی موارد نیاز وجود ندارد اما با تبلیغات احساس نیاز به تولیدی، سیاسی یا روشی ایجاد می‌شود. مثل احساس نیاز به وسایل مصرفی یا نیاز به بودجه دفاعی بزرگ یا اعمال بعضی سیاست‌ها. واضح است در چنین مواردی زمینه برای سوءاستفاده قدرتمندان سیاسی، صنعتی و تجاری مساعد است. نکته جالب توجه دیگر درباره احساس نیاز این است که، وجود احساس نیاز یا واقعی بودن نیاز الزاماً به اختراع یا کشف یا اقدام موفقیت آمیز جهت رفع آن نمی‌انجامد. مثلاً احساس نیاز به مداوای سرطان، به حل این معضل منجر نشده است. و یا احساس نیاز به کنترل جمعیت در بعضی کشورهای در حال توسعه، کمکی به کنترل جمعیت و کاهش رشد آن ننموده است.

استنباطی که از این بحث می‌توان کرد این است که مسئولین یا هر مرجع دیگری که علاقه‌مند به ایجاد دگرگونی (توسعه) هستند، لازم است که از همکاری و مشارکت مردم استفاده کنند و بهتر است روی مسائلی کارکنند که احساس نیاز مثبت بدانها ایجاد شده باشد و یا با اقدامات تدریجی احساس نیاز را در آنها به وجود آورند و سپس به پیاده کردن کامل طرح‌های خود پردازند.<sup>۳۲</sup>

بر مبنای چنین برداشتی سال‌ها پیش عده‌ای از متفکرین عنوان کردند که توسعه خودش راه افتاده است. فشار جمعیت و حضور افزایش انتظارات شرایط قابل انفجاری

به وجود آورده است و راهی جز اقدام به توسعه وجود ندارد. اما بعضی‌ها معتقدند که این نوع نگرش قطعیت ندارد و چه بسا سلسله پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ای طرح‌های توسعه (که در بالا از آنها صحبت کردیم) را خنثی کند. به قولی رهبران جوامع در حال توسعه نمی‌توانند همه این عوامل را پیش‌بینی یا کنترل کنند اما بهتر است با آگاهی با این موضوع اقدامات خود را بکنند و امیدوار باشند که نتایج بر وفق مراد خواهد بود.<sup>۳۳</sup>

## ۵. سه عامل کلی

اسپایسر با جمع‌بندی از مشاهدات و مطالعات خود، پیشنهاد کرده است که هرگاه در جامعه‌ای سه عامل کلی وجود داشته باشد آن جامعه در برابر تغییرات به‌طور کلی، و توسعه به‌طور اخص، مقاومت خواهد کرد:<sup>۳۴</sup>

۱. در صورتی که دگرگونی تحمیلی باشد.
  ۲. در صورتی که دگرگونی برای مردم توجیه نشده باشد و آنها به‌خوبی تفهیم نشده باشند.
  ۳. در صورتی که دگرگونی نوعی تهدید برای ارزش‌های افراد به‌شمار رود.
- جمع‌بندی وی تقریباً خلاصه‌ای است از تمام عواملی که در بالا از آنها صحبت کردیم. استنباطی که می‌توان از این سه عامل کلی نمود این است که توسعه یا به‌صورت اختراع و اکتشاف و یا به‌صورت وارداتی و تماس با سایر فرهنگ‌ها به‌خودی‌خود و همیشه یکنواخت صورت نمی‌گیرد و پذیرش یا عدم پذیرش آنها به سلسله ملاحظاتی بستگی دارد که عوامل فرهنگی در کل زیربنای آنهاست.

## خلاصه و جمع‌بندی

نتایجی که از بررسی حاضر می‌توان به‌دست آورد، به‌شرح زیر است:

۱. توسعه که نوع خاصی از دگرگونی اجتماعی است به عوامل گوناگونی بستگی دارد. عوامل فرهنگی در ایجاد یا ممانعت از ایجاد آن نقش به‌سزایی دارند. لذا هرگونه

اقدامی در این جهت باید ملاحظات فرهنگی به ویژه نظام ارزشی جامعه را مد نظر داشته باشد.

۲. دستکاری و مداخله در فرهنگ جامعه نه کار آسانی است و نه الزاماً مطلوب. چون از آنجا که عناصر فرهنگی به هم پیوسته است و در مجموع کلیتی را تشکیل می دهد - همان گونه که از نظریهٔ یکپارچگی فرهنگی برمی آید - هر تغییری به سلسله تغییرات دیگر و گاهی تغییرات پیش بینی نشده منجر می شود که ممکن است برای هدف توسعه مطلوب نباشد.

۳. عوامل فرهنگی مؤثر در توسعه که ذکر آنها رفت شامل همهٔ عناصر مهم نیست. لذا اگر قرار باشد بر مبنای آنها اقدامی صورت گیرد بهتر است این کار با احتیاط زیاد صورت گیرد و از صادر کردن احکام قطعی اجتناب گردد.

۴. عوامل فرهنگی یادشده نتیجهٔ تبعات و تحقیقات فراوانی است که می تواند برای انجام تحقیقات در جامعهٔ فرهنگی خودی راهنمای خوبی باشد. لذا نباید چنین انگاشت آنها فقط در فرهنگ های دیگر صادق است و از ارزش آنها غافل ماند.

۵. در ضمن باید به خاطر سپرد که نظریه ها، مفاهیم و عناصر یادشده راهنمایی بیش نیستند و اذعان اینکه کدام عناصر فرهنگی در کدام جامعه و چگونه بر روند توسعه اثر می گذارد باید از تحقیقات میدانی نشأت گیرد و با نظریه پردازی ها و مفاهیم جدی همراه باشد.

۶. از آنجا که فرهنگ هر جامعه ای در طول تاریخ شکل می گیرد. از این رو جهت پربارتر بودن تحقیقات مربوط به رابطهٔ توسعه و فرهنگ بهتر است نگرش تاریخی داشته باشیم و با در نظر گرفتن گذشته آن جامعه به بررسی بپردازیم.



1. UNESCO (1993) p. 20.
2. Ibid.
3. Wilbert E. Moore (1973) and Marion J. Levy, (1966).
4. Specialization.
5. Concentration.
6. Wilbert E. Moore (1973) and Marion J. Levy (1966).
7. Edward Taylor.
8. Milton Singer (1968) p. 258.
9. Paul B. Horton & C.L. Hunt (1984) p. 534.
10. *A Modern Dictionary of Sociology*. (1969) p. 455.
11. *The Penguin Dictionary of Sociology*, (1984) p. 144.
12. George M. Foster, (1973) p. 82.
13. Ibid. p. 84.
14. Ibid. p. 85.
15. Ibid. p. 87.
16. James L. Peacock & A.T. Kirsch (1973), pp. 4-5.
17. G.M. Foster, op. cit., p. 88.
18. Ibid. p. 91.
19. Ibid. p. 91.
20. Conrad M. Arensberg (1961), p. 119.
21. G.M. Foster, op. cit., p. 135.
22. Felix M. Keesing (1958), p. 403.
23. Ibid. p. 403.
24. Theodor Geiger (1967), pp. 84-124.
25. Yi Yoront.
26. Paul B. Horton, op. cit., p. 531.
27. G.M. Foster, op. cit., p. 45.
28. borrowing.
29. C.M. Arensberg, op. cit, p. 71.
30. Evert E. Hagen (1962) pp. 34-35.
31. P.B. Horton, op. cit., p. 523.
32. C.M. Arensberg, op. cit., p. 113.
33. K.H. Silvert (1964).
34. Edward H. Spicer (1952) p. 18.

منابع

- UNESCO Report, June 1993. *The Cultural Dimension of Development Towards a Practical Approach* (Draft) Paris.
- «Development», 1991. *Collins Dictionary of Sociology*. ed. D. Jary and J. Jary, Harper and collins.
- Moore, E. Wilbert, 1973. *Social Change* (2nd ed.), Englewood Cliffs, N.J.
- Levy, J. Marrion, 1966. *Modernization and Structure of Societies*. Princeton Univ. Press, Princeton, N. J.
- Taylor, Sir Edward 1958 (1871), *Primitive Culture*. John Murry, London.
- Singer, Milton, 1968. «Culture», *International Encyclopedia of the Social Sciences*. vol. 3/4, Mcmillan, the Free Press.
- Horton, Paul B. and Hunt, C.L. 1984. *Sociology*. (6 th ed.), N.Y. Mc Graw Hill Co.
- «value», 1969. *A Modern Dictionary of Sociology*. Thomas Y. Crowell.
- «norm», 1984. *The Penguin Dictionary of Sociology*. London, Penguin Books.
- Foster, George M., 1973. *Traditional Societies and Technological Change*. N.Y., Harper and Row.
- Peacock, Janes L., and Kirsch, A. Thomas, 1973. *The Human Direction* (2nd ed.), N.J. Englewood Chiffs.
- Arensberg, Conrad M., Niehoff, Arthor H. 1971. *Introducing Social Change*. N.Y. Aldine, Atherton.
- Keesing, Felix M., 1958. *Cultural Anthropology: the Science of Custom*. N.Y. Rinehart and Winston.
- Geiger, Theodor, 1967. *The Conflicted Relationship*. N.Y. Mc Graw Hill Book Co.
- Hagen, Everet E., 1962. *The Theory of Social Change*. HoneWood Ill., Press.
- Silvert, K.H., 1964. *Discussion at Bellagio*. American Univ. Field Staff.
- Spicer, Edward H., 1952. *Human Problems in Technological Change*. N.Y., Russell Sage Foundation.